

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در اختلال مضمونی روایت مورد بحث بود که دو وجه برای اختلال بیان شد؛ وجه
اول این بود که برای منکر باللسان اجر معین شده است ولی برای منکر بالقلب نفرموده
و این تفصیل دال بر نفی اجر برای منکر بالقلب هست. و حال این که وقتی انکار بالقلب
امر واجبی شد قهراً آن هم پاداش خواهد داشت پس بنابراین این مضمون مضمونی است
که اختلال دارد و موجب می‌شود اگر سند هم تمام باشد ما نتوانیم تعبد به این خبر کنیم
چون مطلب نادرستی را دارد افاده می‌کند، بیان می‌کند.

برای تخلص از این اشکال و این بیان، دو وجه بیان شد که هر دو محل اشکال و مناقشه
قرار گرفت.

وجه سومی که این جا هست برای تخلص از این اشکال این است که در این روایت
نمی‌خواهد حضرت بفرماید که اصلاً اجر ندارد. درسته دارد نفی اجر می‌فرماید اما این
نفی اجر با خاطر این است که در مقایسه انکار قلبی را انکار لسانی و انکار سیفی این
اجرش خیلی قلیل و زعیل است نسبت به آن‌ها. چون این اجر خیلی قلیل و زعیل هست
کأن لم یکن هست، کالمعدوم است. از این جهت فرموده كأن اجر مال دومی است. آن
که عقل می‌گوید، آن که ادله می‌گوید که هر عمل واجبی انجامش پاداش دارد اصل پاداش
است. اما نه این که پاداش بالا، این را که عقل دلالت نمی‌کند، ادله دلالت نمی‌کند. پس
بنابراین اگر نفی اجر می‌شود این به خاطر این است که القلیل کالمعدوم، الزعیل
کالمعدوم. این به خاطر این جهت هست پس نفی اجر واقعی نشده. اگرچه این مطلب
خلاف ظاهر هست چون ظاهری که اجر نیست این است که نفی جنس واقعی دارد، نه
یک نحوه تسامح و مجازیتی در کار باشد. این اصل اولی است ولی با توجه به سایر ادله
می‌توان این جور توجیهی را در این جا قائل شد و بنابراین این مقدار اشکال موجب رفع
ید از روایت و این که بگوییم این روایت از حجت می‌افتد نخواهد بود. این بیان سومی
است که ممکن است در این باب گفته بشود.

سؤال: ...

جواب: چون فرموده است که تفصیل قاطعٌ للشركة، چون می‌گوید این اجر دارد.

سؤال: ...

جواب: همین ظهور دیگه. ما ظهور داریم می‌گوییم.

سؤال: ...

جواب: نه ظهور در نفی جنس دارد. مثل مفاهیم، مفاهیم هم ظهور دارند در این که این جنس این حکم نیست. این جا هم می‌گوید که دومی اجر دارد پس ظاهرش این است که اولی اجری ندارد. اجر بما له من المعنی وجود ندارد در این جا. خب این راه تخلص این است که نمی‌خواهد بگوید بله دارد می‌گوید این اجر وجود ندارد بما له من المعنی، این به خاطر این است که آن اجر موجود را به خاطر قلتش کالمعدم دیده. چون آن اجر موجود را به خاطر قلتش کالمعدم دیده دارد می‌گوید اجری نیست. این مطلب ولو خلاف ظاهر است اما در مقام جمع بین این و ادله دیگر بگوییم می‌شود این جوری توجیه کرد و لذا لاینجر الی رفع الید عن الروایة.

سؤال: ... با کلام ابن میثم...

جواب: بله فرقی با کلام ابن میثم این است که آن جا ایشان فرمود که استحقاق ندارد. فرمود چون اثر محسوسی بر انکار قلبی مترتب نیست، اثر خارجی بر آن مترتب نیست این کأن استحقاقی ندارد. حالا که استحقاق ندارد پس اجر هم ندارد از این جهت ذکر نشده، ایشان این طوری فرموده.

سؤال: ...

جواب: بله، کأنه دیگره. درسته باز هم ...

سؤال: ...

جواب: اما از این حیث. درسته که از این حیث که چون اثر خارجی ندارد، اثر ملموس ندارد برای دفع منکر مفید نیست کأن اجری ندارد، کأن استحقاق اجری نیست پس کأن اجری نیست. این وجه نمی‌گوید که باید... آن جا اشکال کردیم که مگر اجر داشتن دائر مدار این است که اثر ملموس خارجی داشته باشد؟ نه، وقتی یک امری را خدای متعال واجب کرد ولو للشخص، برای دیگران اثر ندارد برای خودش دارد. نماز را واجب فرموده، اثرش مال کیه؟ مال خودش هست. روزه را واجب فرموده، اثرش مال کیه؟ مال خودش هست. حالا چون اثرش به دیگران نمی‌رسد پس کأن استحقاق اجر ندارد. هر چیزی را که واجب کردند به خاطر مصالحی ولو اثرش برای دیگران نباشد خب اجر دارد وقتی اجر داشت ممکن است اجرش هم خیلی از آن اعمالی که برای دیگران آثار دارد بالاتر باشد، ما نمی‌دانیم لعل اجر نماز بالاتر از اجر امر به معروف باشد. با این که امر به معروف اثرش مال دیگران است. این ستون دین است، با این که مال خودش هست.

پس بنابراین آن جور اشکال کرده، اما این جا می‌گوییم اجر دارد اما چون اجرش به مقایسه و اجر دو و سه یعنی منکر به لسان و منکر به سیف قلیل و زعیل است، نه فی نفسه قلیل و زعیل است بالمحاسبه آنها، با مقایسه آنها چون قلیل و زعیل هست کأن کالمعدوم حساب شده. فلذا برای آن بیان اجر نشده و نفی اجر شده. پس این به این ملاحظه.

این هم به واسطه هم خلاف ظاهر است اما به خاطر ادله دیگر این جور توجیه بکنیم. اگر این ما را قانع کرد به اندازه‌ای که خب رفع اشکال از حدیث شریف بشود و اختلال مضمونی از این ناحیه برطرف بشود خب فيها و نعم و الا محل اشکال هست چون بالاخره یک تسامحی در آن هست و خلاف ظاهر است.

سؤال: ...این قاعده التفصیل قاطعاً للشركة را می‌پذیرید این جا؟

جواب: بله.

سؤال: حتی در مثل این حدیث که ما احادیث دیگری که داریم که معارض است؟ یعنی می‌گوید برای....

جواب: خود حدیث را داریم حساب می‌کنیم حالا ببینید در مقام جمع دلالی و رفع تعارض هنوز برنیامدیم فعلاً در مقام صدور هستیم. گفته می‌شود این روایت صدورش از شارع حجت بر آن نداریم، چرا؟ چون یا سند خراب بود که بحث کردیم و گفتیم، یا چون مضمون جوری است که نمی‌شود باور کرد و تصدیق کرد این صادر از معصوم شده باشد. یک مطالبی در آن هست که خلاف واقع است و نمی‌شود گفت این را امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرموده. علیرغم این که ممکن است گویندگان هم ثقه باشند ولی می‌گوییم اشتباه کردند، این گوینده اشتباه کرده یعنی این حرف نمی‌شود حرف آن آقا باشد.

خب اختلال دوم مضمونی چی بود؟ اختلال دوم این بود که باز در ذیل حدیث شریف فرمود:

«وَمَنْ أَكْثَرُهُ بِالسَّيْفِ لِيَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى قَدْ لَكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ تَوَرَّ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ.»

اشکال این بود که بابا این اصابه سبیل هدی و قیام علی الطريق تا آخر این مال دومی‌ها هم هست که به لسان دارند امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. چرا؟ برای این که دارد... آن هم وقتی که وظیفه‌اش همین لسانی است و حرام است بر او قیام به سیف، چون این‌ها ترتیب دارد. خب چطور کسی که امر به معروف و نهی از منکر به لسان دارد می‌کند چون همین می‌بیند مؤثر است و اگر قیام به سیف این جا بخواهد بکند مشروع نیست، حرام است. این می‌شود گفت که این لم یصب سبیل الهدی و لم یقم علی الطريق، یا نه این هم اصاب سبیل الهدی. این هم قام علی الطريق و هکذا.

پس بنابراین این که آخری را تخصیص داده به این خصوصیت و حال این که این خصوصیت در ... و تفصیل قاطعاً للشركة، می‌خواهد بگوید این خصوصیت در دو نیست، در یک نیست، و حال این که آن‌ها هم وقتی واجب شدند وظیفه بودند و آن جا هم اصابه به سبیل هدی است و قیام علی الطريق هست. خب این را چه جور جواب بدهیم آیا راهی برای تخلص از این داریم؟

این جا هم ممکن است این جور تخلص کنیم. حالا این را دیگه مطرح نکردند. حالا آن یکی اشکال را در فحوا و ضمن کلام ابن میثم بود یک توجهی به آن اشکال در کلام ایشان شده بود و خواست آن جوری تخلص کند. شراح دیگر نهج البلاغه آن مقدار از شروعی که حالا من مراجعه داشتم و در اختیارم بود اصلاً متعرض اشکال نشدند. فقط ابن میثم توجه به این اشکال داشت آن هم در آن مقطع اول. اما این مقطع دوم.

خب یک راه جواب این است که گفته بشود این چون اصابه سبیل هدی و قیام علی الطريق ذات مراتب است. این دارد آن مرتبه اعلی را بیان می‌کند و این مرتبه اعلی البته آن چه که در قیام به سیف هست چون مخاطره جان هست دیگه، تسلیم جان است مثل کسی که جهاد می‌رود. توی میدان جنگ و این‌ها هم وارد می‌شود این خیلی فرق می‌کند با

آدمی که کارهای دیگه می‌کند آن هم بالاخره در راه حق است، درسته، اما تفاوت بین این دو تا وجود دارد. این اصابه سیل هدی و قیام علی الطريق بالمرتبه العالیة را دارد تخصیص می‌دهد و این نفی‌اش از آن دو و یک لایأس به. اصل اصابه طریق است که نفی‌اش از آن‌ها درست نیست اما مرتبه عالی‌اش خب درست است. و بگویم این مرتبه عالی‌ه را دارد می‌فرماید. این هم ولو خلاف ظاهر اولی هست ولی باز به خاطر ادله دیگر بگویم این جور می‌شود معنا کرد و لذا است که

آقای ببخشید اسم شریف‌تان را..... دیروز شما یک چیزی می‌فرمودید....

سؤال: همین را می‌گفتم.

جواب: همین را می‌فرمودید؟ یعنی می‌فرمودید... توجیهی کردید شما برای این ذیل، همین بود؟

سؤال: ...

جواب: بله، حالا آن مطلبی است که بعد عرض می‌کنیم شاید آن به آن جا مربوط بشود که ...

پس بنابراین به این شکل ما بیایم تخلص کنیم. اگر این نحوه‌های تخلص از این اشکال اختلال مضمونی قانع کننده بود خیلی خب این اشکال برطرف می‌شود و الا این اشکال هست و لایزال فی النفس شیء از این که ما با این توجیهات بخواهیم بگویم که این کلام صادر از امیرالمؤمنین سلام الله علیه هست. این حالا به خدمت شما عرض شود که مستبعد به نظر می‌آید که این سخن سخن امیرالمؤمنین سلام الله علیه به این شکل باشد و الله العالم ولی

سؤال: این جور تعبیری که نیاز به جمع دارد خیلی زیاد است توی روایات.

جواب: بله، حالا خیلی جاها هم همین اشکالات وجود دارد فلذا اهل دقت و این‌ها و خیلی احادیث احتیاج دارد به دقت، به معلم و استاد که متأسفانه این روشی که الان دائر شده در بین ماها که احادیث متن درس ما نیست و هیچ.... سابق‌ها بوده که واقعاً فهم خود کافی خیلی مشکل است خیلی جاهایش به خصوص آن جایی که برمی‌گردد به مطالب معارف و این‌ها یک استادهای متضلع هم معقول خوانده، هم منقول خوانده و هم کار کرده می‌خواهد ولیکن متأسفانه نادر هستند و کم هستند. شنیدم مرحوم امام در نجف اشرف یک چند روزی کافی را شروع کرده بودند توی منزل‌شان، تدریس کردند بعد از چند روز هم تعطیلش می‌کنند چون حالا یا مساعد نبوده اوضاع برای این که بالاخره چون هر حرفی را در هر جایی و در هر جمعی هم نمی‌شود زد. حالا یا خودشان بالاخره حال‌شان خوب نبوده. مثل امامی می‌خواهد که معقول و منقول را جمع فرموده بود و آن سلیقه و ذوق قوی را هم ایشان داشت. خب آن‌ها بفرمایند این‌ها باید کار روی آن بشود کم‌کم جیلاً بعد جیل هی بیایند و روی تحقیقات تا ان شاء الله به نتیجه برسند.

سؤال: یعنی استبعادی که می‌فرمایید منظورم هست این استبعاد با توجه به این که روایت نص توی آن فراوان است و می‌گویند انتم افقه...

جواب: ببینید استبعاد ... ببینید توی میدان جنگ، این افراد هم که آن جا هستند از جاهای

مختلف آمدند. این قرائن خارجیه هم که حالا ما به خاطر آن قرائن داریم توجیه می‌کنیم آن‌ها خبر از آن ندارند. این وسط توی یک جایی که این قرائن مخفی است، به این‌ها نرسیده، یک کلامی بگوید که علی ضو آن‌ها و ظاهرش اشکال پیدا می‌کند. علی ضو آن‌ها و انکائاً بر قرائن منفصله این چنینی آن هم توی میدان جنگ که آن جا افراد را می‌خواهند تشجیع کنند، تشجیع هم باید به یک حرفی باشد که الان... و الا این حرفی که الان اشکال پیدا می‌کند آن شل می‌شود.

سؤال: آن جایی که اشکال دارد مد نظر نیست اصلاً. آن جایی که اشکال دارد بحث قلبی و لسانی است که الان فعلاً مورد ابتلاء نیست.

جواب: نباشد اما این طوری حرف را دارد می‌فهماند. می‌گوید آقا چه جوری می‌شود. شما می‌گویید آن حجم ندارد، شما می‌گویید این اصابه سبیل هدی یعنی چه؟ یعنی در راه حق بودن. قام علی الطريق یعنی چی؟ یعنی توی طریق دین بودن. و این آن نیست. یعنی کسی که... ببینید تا این شبهه را بیاید حل بکند حالا آن جهاد هم وقتی است که همین الان می‌خواهند بگویند حماسه را در او تشدید کنند، اراده را در او تشدید بکنند یک حرفی بزنند که الان این قلت و قلت داشته باشد کار را بدتر می‌کند. خب این به خدمت شما عرض شود که مناقشه اول بود راجع به این حدیث شریف که اشکال صدوری بود که اشکال صدوری تارَةً از جهت اختلال سندی و تارَةً از جهت اختلال مضمونی بود.

سؤال: حاج آقا ببخشید می‌شود آن قسمت اولی که ...

جواب: این مطلب مطلب درستی است حُسن سلیقه داشتن ولی این چه ربطی به این جا دارد و این چه جور می‌شود کنایه از آن باشد، آن را بخواهد دلالت بکند.

سؤال: کنایه از وجوب است...

جواب: نه نمی‌گوید حُسن سلیقه داشته باشد. فرض کنید کسی حُسن سلیقه نداشته باشد ولی می‌گوید انکار قلبی بکن یعنی توی قلبیت انکار کن این کار خوبی نیست.

سؤال: امکان ندارد.

جواب: چرا؟

سؤال: کسی که فی نفسه....

جواب: امکان که دارد و الا تکلیف نمی‌شد.

و اما عدم التعارض الدللی؛

جواب دوم

سؤال:....

جواب: نه، ببینید

سؤال: ...

جواب: شما وقتی که ببینید همان جا در مقام بیان فضائل بودید، این جا در مقام فضائل هستید. شما بفرمایید اما کسی که نماز واجب بخواند فقد سلیم و برئ، اما کسی که نماز شب بخواند پاداش بزرگی دارد و کسی که نماز شب بخواند یا روزه بگیرد یا چه کار کند آن قام علی الطريق و اصاب سبیل الهدی. این جا می‌گویم شما می‌گویید آن پاداش داشت مگر اولی پاداش نداشت. ببینید شما فرض این است که تفصیل دارید می‌دهید. نمی‌گویم امر واجب باید پاداش برای آن ذکر بشود که شما بفرمایید نه لازم نیست پاداش برای امر واجب ذکر بشود. درست، اما اگر بیان‌تان، ادبیات به کار گرفته‌تان این است که دارید تفصیل می‌دهید و تفصیل قاطع شرکت است به فهم عرفی آن می‌گوید پس بنابراین می‌گوید آن اجر ندارد، آن فقط سلیم و برئ، همین.

سؤال: ...

جواب: نه بیان وجوب این جا نیست، بیان خصوصیات است.

سؤال: ...

جواب: نمی‌گوید واجب است دارد بیان خصوصیات می‌کند. بیان این که فضائل این‌ها چیه. ما از آن فضائلیش می‌خواستیم بفهمیم که واجب نیست. چون می‌گوید «سلیم و برئ» معلوم می‌شود امر به معروف واجب نیست، چرا؟ برای این که انکار به قلب که امر به معروف نیست. با این که امر به معروف نکرده «سلیم و برئ» یا این که نه اگر امر به معروف هم هست مرتبه اولی است مراتب ثانیه و ثالثه را نکرده. باز هم می‌گوید «سلم و برئ».

سؤال: ...

جواب: نه اصلاً استدلال به این روایت برای این بود دیگه. حالا اشکال این است که این تفصیلی که در این روایت داده شده به این نحوه و این که شما می‌فرمایید وجوب لازم ندارد پاداش در آن ذکر می‌شود قبول داریم اما نباید بگویید پاداش هم ندارد و شما کلام را جوری گفتم که دلالت می‌کند پاداش ندارد. پاداش ذکر کردن لازم نیست اما نفی پاداش درست نیست و شما بیانی را به کار بردید که دلالت می‌کند بر این که پاداش ندارد.

سؤال: لازمه مقام تشریع این است که قیام به سیف پاداشش را گرفته. لازم نیست که آن‌ها را بگوید چون در مقام.

جواب: نباید نفی بکند.

سؤال: نفی نکرده.

جواب: نفی نکرده چون تفصیل داده دیگه. التفصیل قاطع للشركة. اگر شما التفصیل قاطع للشركة را قبول ندارید کبرای آن را یک حرفی است و الا فقه شما از من الطهارة الی الدیات بر اساس التفصیل قاطع للشركة استوار است.

و اما جواب بعدی:

جواب بعدی این است که قبول داریم روایت سندش درست است، دلالتش تمام است، ظاهر روایت هم همین است که دارد نفی وجوب می‌کند. آیا تعارض می‌کند با ادله سابقه

یا نه؟ صرف نظر از آن جواب اجمالی. راه حلی داریم یا نداریم؟

برای این هم دو سه راه حل وجود دارد؛

راه اول این است که بله این ظاهرش تعارض دارد. آن‌ها می‌گویند امر به معروف واجب است این دارد می‌گوید نه واجب نیست. ولی جواب این است که با توجه به ادله دیگر انقلاب نسبت ایجاد می‌شود و این‌ها از تعارض تبدیل به توافق می‌شود امرشان.

توضیح ذلک این است که این که دارد می‌فرماید که کسی که انکر بقلیه فقد سلم و برئ، به قرینه روایات دیگر یعنی مَنْ انکر بقلیه در حالی که استطاعت انکار به لسان و سیف ندارد. یا در حالی که شرایط آن‌ها محقق نیست. این فقد سلم و برئ. پس بنابراین اگر موضوع سلم و برئ کسی باشد که قدرت بر دو و سه ندارد، یا اگر قدرت هم دارد شرایطش فراهم نیست. می‌تواند به لسان بگوید اما می‌بیند اثر ندارد، شرایطش فراهم نیست. یا نه، ضرری به او وارد می‌شود، شرط عدم اضرار هست، عدم اضرار که شرط وجود ندارد و هم چنین سایر شرایط که گفته شد. پس این محمول است این اطلاق ولو در ظاهرش اطلاق دارد اما به حکم روایات دیگر و ادله دیگر این مال زمانی است که شرط وجود نداشته باشد یا قدرت نداشته باشد.

بزرگانی... این در حقیقت خب حل می‌شود دیگر. ابن میثم قدس سره

سؤال: حل می‌شود یعنی وجوب نهی از منکر هم در سه مرحله را اثبات می‌کند دیگر؟

جواب: نه نفی نمی‌کند. دیگر نفی نمی‌کند اگر گفته قد سلم و برئ، کجا را گفته قد سلم و برئ؟ جایی که قدرت بر دو و سه ندارد یعنی انکار به لسان یا به سیف ندارد، یا شرایط آن‌ها فراهم نیست.

سؤال: پس وجوب در مرحله دو و سه نبوده است؟

جواب: آن را نفی نمی‌کند. آن‌هایی که دارد ایجاب می‌کند مال آن جایی است که شرایط باشد، قدرت باشد شرایط باشد. این که دارد نفی می‌کند مال جایی است که شرایط و قدرت نباشد پس توافق دارد، تعارضی با هم دیگر ندارند.

سؤال: قدرت خارج از شرایط است؟

جواب: حالا محل کلام است که قدرت شرط عقلی است یا شرط این است یا قدرت شرط تنجیز است، این‌ها می‌گوید علی اختلاف مبانی است.

ابن میثم این جوری کلام را شروع کرده، فرموده:

«لَمَّا كَانَ إِنْكَارُ الْمُنْكَرِ وَاجِبًا عَلَى كُلِّ مُكَلَّفٍ بِحَسَبِ تَمَكُّنِهِ وَكَانَ لِتَمَكُّنِهِ مِنْ ذَلِكَ طَرَفٌ أَدْنَى وَهُوَ الْإِنْكَارُ بِالْقَلْبِ لِإِمْكَانِهِ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ، وَ طَرَفٌ أَعْلَى وَهُوَ الْإِنْكَارُ بِاللِّسَانِ وَهُوَ الْغَايَةُ، وَ وَسَطٌ وَهُوَ الْإِنْكَارُ بِاللِّسَانِ كَانَتْ دَرَجَاتُهُ فِي اسْتِحْقَاقِ الْأَجْرِ بِه مُتَرْتِبَةً عَلَى دَرَجَاتِ إِنْكَارِهِ»

این با این جمله «لَمَّا كَانَ إِنْكَارُ الْمُنْكَرِ وَاجِبًا عَلَى كُلِّ مُكَلَّفٍ بِحَسَبِ تَمَكُّنِهِ» این اشاره دارد به این حل، به این که به حسب تمکن است. پس اولی مال کسی است که تمکن از

دو و سه ندارد. دومی مال کسی است که تمکن از یک دارد آن هم ولی سومی را تمکن ندارد. سومی هم مال آن کسی است که تمکن از سه دارد.

که ما اضافه کردیم فقط تمکن نیست بلکه ممکن است شرایط هم هست. پس بنابراین بیایم این جوری معنا کنیم روایت شریفه را و به این تخلص پیدا می‌کنیم. شاهد بر این مطلب که محمول است بر آن جایی که تمکن ندارد یا شرایط موجود نیست بعضی از روایاتی است که من از باب نمونه یک روایتش را حالا عرض می‌کنم. 398، حدیث 47؛

«وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَ أَنَّهُمَا ذَكَرَا وَصِيَّةَ عَلِيٍّ ص فَقَالَا أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ...»

در وصیت حضرت به امام حسن سلام الله علیهم اجمعین. الی أن قال (ع) «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَهْدَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا عَلِيُّ مُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ ائْتِ عَنِ الْمُنْكَرِ يَدِيكَ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَيَلْسَانِيكَ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَيَقْلِيكَ وَ إِلَّا فَلَا تُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ»

«يَا عَلِيُّ مُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ ائْتِ عَنِ الْمُنْكَرِ يَدِيكَ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ» اگر به ید استطاعت نداشتی «فَيَلْسَانِيكَ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَيَقْلِيكَ وَ إِلَّا فَلَا تُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ».

این روایت شریفه البته یک مشکله‌ای دارد و آن این است که خلاف ترتیب بین مشهور اصحاب است. ترتیب مشهور بین اصحاب از ادنی به اعلی است که قلب که حالا مطلقاً گفتند واجب است، بعضی از مراجع هم هستند مثل آیت‌الله سیستانی دام ظلّه این انکار به قلب را بر همه می‌گویند واجب است هیچ شرطی هم ندارد. هر منکری را انسان می‌بیند باید به قلبش منکرش باشد. ولی بین لسان و ید ترتیب است. این جا اول ید است بعد می‌گوید اگر این را نتوانستی به لسان. اگر به لسان نتوانستی به قلب. قلب را آن جا آخر کار و حال این که ترتیب مشهور یا حالا مقوی این است که قلب مطلقاً اول کار است، آن علی‌ای حال هست بعد به لسان است، بعد به ید هست.

سؤال: ...

جواب: شما بله. شما چون از خاندان رسالت هستید این حق را دارید.

سؤال: ... می‌شود گفت این ید کنایه از ضرب و شتم نباشد بلکه ید از اعمال....

جواب: ید که معلومه کنایه هست از اعمال قدرت. بالاخره ید اعمال قدرتی است که یعنی زندانش بکن، یا کتکش بزن، یا شلاقش بزن. بالاخره این‌ها است دیگه.

سؤال: این اشکال ناشی از این است که ما منکر را مطلق ببینیم در حالی که باتوجه به ذیل روایت ... مطلق نیست یعنی آن منکری که با ید باید آن منکر را دفع بکنیم حالا ... اول ید هست.

جواب: چیه؟

سؤال: شما مطلق فرض کردید....

جواب: خب بله منکر است، مطلق هم هست. یا علی مر بالمعروف، معروفش مطلق نیست؟ و انه عن المنکر.

سؤال: ذیلش قرینه می شود.

جواب: هیچ قرینه نمی شود. اگر ما بودیم و این روایت شریفه و ادله دیگر نبود باید می گفتیم که ترتیب همین است.

سؤال: ...

ولی خب این روایت این مشكله را دارد ولی امر منحصر به این روایت نیست. روایات دیگری هم وجود دارد که از آن این مطلب استفاده می شود علاوه بر ادله ای که خواهد آمد در شرایط. آن ادله ای که در شرایط خواهد آمد آن تقیید دارد می کند. بنابراین بعد التقیید انقلاب نسبت ایجاد می شود و توافق بین این ها برقرار می شود. این راه اول.

سؤال: ... این روایت که دارید می فرمایید تقیید را...

جواب: همان تمکن دیگه، همان تمکنی که به میثم فرمود.

سؤال: نه عرضم این هست حاج آقا آن تهافت و تعارض است بین کلام اصحاب و مشهور بین اصحاب که ترتیب را ادنی به ادنی می دانند آن جا ترتیب از جهت تأثیر است. می گوید اگر تو به لسان تأثیرگذاری بود لازم نیست به ید و به سیف باشد. اما این جا از باب استطاعت دارد می گوید. می گوید اگر استطاعت اعلی را نداشتی، مرحله وجوب از تو ساقط می شود به مرحله ادنی تنازل می کنی.

جواب: این جا فرض روایت ظاهرش این است که همایش مؤثر است. حالا که مؤثر شد چه کار کنیم؟ می گوید اول به ید. اما اگر تو قدرت نداشتی با ید به لسان، اگر این را هم قدرت نداشتی به قلب.

سؤال: استاد قضیه حقیقه دارد می گوید.

جواب: بله ما قبول داریم قضیه حقیقه است.

سؤال: می گوید امر به معروف به صورت کلی و قضیه حقیقه در مورد شرط استطاعت اعلی به ادنی تنازل می کند اما از حسب شرط ... از ادنی به اعلی صعود می کند. یعنی مشهور بین اصحاب به حسب شرط تأثیر ...

جواب: نه، وجوب در نظر اصحاب مترتب است نه تأثیر. وجوب مترتب است یعنی شرط مرتبه ثانیه این است که مرتبه اولی یا شرایطش نباشد یا اثر نداشته باشد یا قدرت نداشته باشد.

سؤال: حالا این اثر پس یک شرط هست دیگه؟

جواب: نه آن شرط است، وجوب مترتب است یعنی وقتی نوبت ید هست که لسان یا قدرت نداشته باشد یا اثر نمی کند. این روایت عکس آن را دارد می گوید.

سؤال: اثر دارد ولی اثرش قطعاً کمتر است.

جواب: حالا اثر چه مقدار اثر آن ها دیگه محل صحبت در جای خودش ان شاء الله.

این جواب اول. جواب دوم برای رفع این معارضه این است که حمل می‌شود این سلم و برئ علی الحكم حیثی نه حکم مطلق. اشکال وقتی است که این جور مراد روایت باشد و مفادش باشد که «من انکر بقلبه سلم و برئ من کل الجهات» خب این منافات پیدا می‌کند اما اگر مقصود این باشد؛ سلم و برئ از حیث همین وظیفه‌اش چون این وظیفه‌اش را انجام داده ولو این که الان نسبت به همین واقعه وظیفه دیگری هم دارد که انکار به لسان باشد یا انکار به ید باشد. اما این که می‌گوید سلم و برئ، سلم و برئ از حیث این وظیفه نه از حیث وظایف دیگری که همین جا نسبت به همین موضوع دارد. و طبق این فتوا هم که فتوای قوی‌ای هم هست که ان شاء الله بعداً... انکار به قلب وظیفه عینی است، واجب عینی است. و هر کسی باید انکار به قلب را داشته باشد مشروط به تأثیر هم نیست. چون بنا نیست که به دیگری بخواهد بگوید، خودش هست. خب می‌فرماید که کسی که انکار بقلبه از حیث انجام این وظیفه سلم و برئ. اما از حیث وظیفه انکار به لسان از آن حیث هم سلم و برئ؟ از حیث انکار به سیف، از آن حیث هم سلم و برئ؟ این نه.

سؤال: این که گفتن ندارد که یعنی می‌گوید انکار قلبی کردی، چون انکار قلبی کردی دیگه عذابت نمی‌کنیم به خاطر این که انکار قلبی کردی؟

جواب: آره.

این جمع بین روایت این جوری است. خلاف ظاهر اولی‌اش هست ولی جمع بین آن روایات و این وقتی که آن‌ها گفته است که واجب است این سلم و برئ این جا جمعاً، چون آن‌ها اظهر هستند، آن‌ها نص هستند این ظاهرش این است که می‌خواهد بگوید سلم و برئ من کل الجهات. این رفع ید می‌کنیم از این من کل الجهاتش به خاطر اظهاریت آن‌ها یا نصوصیت آن‌ها. این می‌شود حکم حیثی.

برای این که این جا هم حکم حیثی باشد شاهی در روایات وجود دارد من جمله که حالا تتبع شما هم در روایت هم کار خوبی است، صفحه 397، حدیث 44 و 45. اتفاقاً این حدیث هم در نهج البلاغه است.

«و [قَالَ ع] فِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى: فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِمُنْكَرِ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمَلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ...»

و مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَسَانِي هَسْتَنْدَ كَهْ اِنْكَارِ مَنْكَرِ مِي‌كَندَ هَمْ بَه‌ يَدْشَان، هَمْ بَه‌ لِسَانِشَان، هَمْ بَه‌ قَلْبِشَان. «فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمَلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ»

«و مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ النَّارِكَ بِيدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُصَيِّعٌ خَصْلَةً...»

دو تا خصلت را تمسک به آن بسته ولی یک خصلت را که انکار به ید باشد تضييع کرده.

«و مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ النَّارِكَ بِيدِهِ وَ لِسَانِهِ- فَذَلِكَ الَّذِي صَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ...»

تا روایت ادامه دارد. خب این نشان می‌دهد که حضرت دارد چی می‌فرماید؟ این روایت دارد حیثی می‌فرماید که اگر هر کسی هر سه تا را حائز بشود همه خصال خیر را

استکمال کرده. اگر دو تای از اینها را استکمال کرده، یکی را تزیین کرده و هکذا. خب این روایت هم دارد همین را میگوید. این روایت هم به قرینه ادله دیگر و این شاهدهایی که وجود دارد این جا هم معنای کلام امیرالمؤمنین سلام الله علی المحکی و علی تقدیر صحة النقل این می شود که فقد برئ و سلم از حیث همین خصلت اما ممکن است تزیین خصلت های دیگر هم کرده باشد. پس حکمش می شود حکم حیثی بنابراین باز رفع تعارض می شود و انجرار به تساقط نمی کند. بعد از نصوصیت آنها یا اظهاریت آنها و وجود شاهد برای این جمع علاوه بر این، یعنی اگر این شاهد هم نبود خود آن اظهر و نص کفایت می کرد حالا شاهد هم که وجود دارد مثل این روایت این جا هم همین جور مقصود می شود.

سؤال: شاهد دلالت بر وجوب می کند، وجوب مرحله ای؟

جواب: نه، این الان دلالت نمی کند بر آن. ما شاهد خواستیم بگوییم بر این که اینها خصلت های مختلفی هستند که حیثی امام دارد راجع به آنها صحبت می کند.

آخرین وجهی که عرض می شود این است که لایبعد آن یقال که حضرت سلام الله علیه در این سخن در مقام بیان مطلق منکرها نیستند بلکه یک منکر خاص در نظر شریف ایشان هست و آن منکری است که از جاعلین و ظالمین و سلطات حاکمه بر جامعه ناشی می شود و بدع و اختراعات بدعت گونه ای که در دین می گذارند. این در نظر امام علیه السلام است. قهراً در مورد این جور معاصی و منکرات که از جائزین و ظالمین و اهل بدع هست افراد جامعه سه طایفه هستند، یک عده اصلاً کاری از دست شان بر نمی آید، مستضعفینی هستند که می فهمند دارند ظلم می کند، جور می کند. می فهمند دارد بدعت می گذارد اما کاری از دست شان نمی آید. یک عده فقط به این مقدار از دست شان می آید که حرف بزنند. یک عده هم این قدر از دست شان می آید که قیام نکنند و قیام به سیف نکنند، قیام به ید نکنند. در این منکر مفروض که جامعه هم قهراً سه دسته هستند حضرت دارد بیان حال این سه دسته را می کند که آن که انکر بلسانه که چه کسانی هستند که آن اولی که انکر بقلبه که چه کسانی هستند؟ همان هایی که کار دیگری از دست شان نمی آید. خب اینها برئ و سلم. این برئ و سلم هم حتماً لازم نیست منحصرش کنیم به برئ من سلم من العذاب که در کلام ابن میثم هم فقط من العذاب فرمود. بله از انحرافات... یعنی اگر توی یک جامعه ای بود دارد توی آن جامعه ظلم می شود، منکرات ترویج می شود، بدع ترویج می شود، اینها بیان می شود اگر انسان انکار به قلب داشته باشد تحت تأثیر قرار نمی گیرد. پس سلم و برئ از این که منحرف بشود، از این که از جاده بیرون برود، از دیانت بیرون برود، از عقاب و اینها. یعنی جامع همه اینها مقصود است. سلم و برئ من کل ذلک. و آن که به لسان... خب این آدمی که سلم و برئ، آن هم که به لسانش هست که خب آن اجر دارد، آن هم که به سیف هست آن بله اصاب سیل الهدی و قام علی الطريق. حالا آن اشکال های مضمونی را فرض کردیم که دیگر حل شده دیگر. حالا شما آنها را تو ذهن تان نیاورید. فرض کردیم که آنها دیگر اشکال نیست، آنها حل شده. این جوری ما می توانیم بگوییم که بله. پس نظر حضرت سلام الله به خصوص این که می گوییم مال ظالمین و اینها هست چون حضرت فرمود:

«مَنْ رَأَى عُذْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ» این منکراً دعای الیه یعنی بدعت دیگر. پس نظر به چنین واقعه ای است که در این طرف که مردم قهراً سه دسته هستند حال این سه دسته را دارد در مقابله با آن سلطه جائره مبدعه با آن دارد بیان می کند. که اینها سالم

می‌مانند، این‌ها هم آن اجر را دارند، این‌ها هم این چنین هستند.

برای این مطلب هم ما داریم بعضی شواهد در روایات که حالا آقایانی که وقت‌شان می‌شود که فردا من نخواهم این را تکرار کنم و برویم به بعدی. این روایت صفحه 399 و 398، حدیث 50.

ببینید، «عَنْ عَبْدِ بْنِ الصَّامِتِ، عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، قَالَ: سَتَكُونُ فِتْنٌ لَا يَسْتَطِيعُ الْمُؤْمِنُ أَنْ يُغَيِّرَ فِيهَا يَدٍ وَلَا لِسَانٍ»

حضرت می‌فرماید به زودی فتنه‌هایی در جامعه اسلامی رخ خواهد داشت که «لایستطیع المؤمن أن یغیر فیها ید و لا لسان»

«قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ): يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَفِيهِمْ يَوْمٌ يُؤْمِنُونَ قَالًا: تَعَمُّ. قَالَ فَيَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ إِيْمَانِهِمْ شَيْئًا...»

این که کاری نمی‌توانند بکنند باعث نقص ایمان‌شان می‌شود. این ایمان چون در اصطلاح ائمه علیهم السلام ایمان معانی‌ای دارد، مصطلحاتی دارد. یکی العمل بالارکان هم جزو ش هست. خب الان این جا که عمل به ارکان نمی‌توانند بکنند، این باعث نقص آن ایمان می‌شود.

«قَالَ: لَا، إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْقَطْرُ مِنَ الصَّخَا، إِنَّهُمْ يَكْرَهُونَهُ يُقْلَوْنَهُمْ.»

نه این‌ها مثل این قطره‌هایی که روی کوه صفا می‌افتند غلط می‌خورد می‌آید پایین، این‌ها چون انکار به قلب می‌کنند این چیزها اثر توی آن‌ها نمی‌گذارد. مثل یک پر، مثل یک قطره بارانی است که روی یک کوهی است، کوه صفا بیاید چطور این نمی‌ایستد می‌غلطد می‌آید پایین و جدا می‌شود. این فتنه‌ها هم چون این‌ها یکرهونه بالقلب این باعث می‌شود که در آن‌ها نقص ایمانی پیدا نمی‌شود. خب این هم شاهد می‌تواند باشد و حالا این جا ان شاء الله روایات دیگر را هم نگاه می‌فرمایید این هم شاهد می‌شود بر این که لعل بگویم که این چنین است. بنابراین، این روایت مبارکه اگر صادر شده باشد معارضه نمی‌کند با آن ادله ماضیه. حالا صرف نظر از آن جواب اجمالی که داد شد. ان شاء الله فردا روایت دوم و سوم که این بحث دیگه تمام می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.